

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

در آزمون تیمور لنگ

مگر می شود با همدیگر حرف نزد و در «خانه های دیوار بلند» خود ماند و، همزمان، کار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کرد؟ متأسفانه، اگر به جمع اپوزیسیون رنگارنگ مان در خارج کشور نیک بنگریم می بینیم که براستی کسی با کسی حرف نمی زند اما همگی مدعی مبارزه علیه حکومت - بقول اسماعیل خوئی - پدیده آورنده خون جنونکده اسلامی هستیم... اما براستی اگر با هم گفتگو نکنیم و در «خانه های دیوار بلند» خود بمانیم حاصل کار چه خواهد بود جز گذراندن عمر به تشییع جنازه همین چند تا آدم فعال، تا کی نوبت خودمان برسد، و دیگری بیایند و حدیث ما بگویند و فهرست بالا بلند مبارزات بی حاصل مان را برای خالی روبرو قرائت کنند؟

esmail@nooriala.com

پیوند به فایل صوتی <<<

مگر می شود با همدیگر حرف نزد و در «خانه های دیوار بلند» خود ماند و، همزمان، کار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کرد؟ متأسفانه، اگر به جمع اپوزیسیون رنگارنگ مان در خارج کشور نیک بنگریم می بینیم که براستی کسی با کسی حرف نمی زند اما همگی مدعی مبارزه علیه حکومت - بقول اسماعیل خوئی - پدیده آورنده خون جنونکده اسلامی هستیم.

برای جمهوری خواه نشست و برخاست با پادشاهی خواهان «تحریم است». پادشاهی خواهان هم رغبتی به گفتگو با جمهوری خواهان ندارند. مصدقی ها و اهالی جبهه ملی کهن بیخ تا کسی کتباً و رسماً قبول نکند که 28 مرداد کودتای امریکائی بوده به محفل خود راهش نمی دهند و حاضرند با شیطان (اعم از کوچک و بزرگ) مذاکره کنند اما با پادشاهی خواهان جلیس و همنشین نشوند. طرفداران اسلام رحمانی سکولارها را نجس می دانند. سکولارها از همسخن شدن با اصلاح طلبان اکراه دارند. کمونیست ها یکسره اعلامیه جهانگیر حقوق بشر را «بورژوائی» می دانند و زیر آن پرچم با هواخواهانش نمی نشینند. طرفداران حفظ تمامیت ارضی بی جهت تعریف کنفدراسیون و فدراسیون را قاطی کرده و هر آن کس را که از فدرالیسم سخن بگوید و حکومت های خودگردان محلی بخواهد تجزیه طلب و در نتیجه خائن می دانند. احزاب منطقه ای، یا بقول خودشان ملیتی، نیز از جمع فارسی زبانان، از خراسان تا خلیج فارس، قوم خونریزی به نام فارس را ساخته و آن را منشاء همه بدبختی های خود می دانند.

در داخل این «خانه های دیوار بلند» هم چندان آرامشی وجود ندارد. هر روز خبر انشعاب یک دسته کمونیست از دسته دیگر منتشر می شود. پادشاهی خواهان حتی بر سر پادشاه شان هم توافق ندارند. و جمهوریخواهان هر روز به دستجات کوچک تری تقسیم می شوند. اما انتشارات همه شان را که می خوانی می بینی همگی در حال جنگ با حکومت خون و جنون اند؛ بی آنکه هیچ کدام شان به تنهایی توان یک مو از این خرس کردن را داشته باشند.

بخشی از مردم خاموش و تماشاچی هم، هر کجا دست شان برسد، سنگی به سوی این «مبارزان» پرتاب می کنند و اگرچه اغلب مدعی اند که «سیاسی نیستند» و افتخارشان آن است که «هیچ گاه عضو حزب و دار و دسته ای نبوده اند» اما همواره طلبکارانه از آنها که در هیچ کجا مأموریت و نمایندگی خاصی را از جانب مردم بر عهده ندارند اما می خواهند کار سیاسی کنند حساب و کتاب می کشند و فعالیت هایشان را با سوء ظن می نگرند.

این وسط هوچی ها و تهمت زن ها و مأموران با و بی جیره و مواجب هم جولان می دهند و تا کسی دستی و پائی بجنباند مردم را خبر می کنند که فلانی را رفسنجانی خریده و آن دیگری نوکر اسرائیل است و سومی را شیخ قطر حمایت می کند. اینها گاه انقدر وقیح می شوند که حتی جلوی دوربین تلویزیون می نشینند و مدعی می شوند که از مکنونات هر جریانی مطلع اند.

«حسودها» و «بخیل ها» و «ناتوانانِ ظاهراً همه کاره» هم هستند که کارشان قلم کردن پای دوندگان است. خودشان حال دویدن ندارند اما نمی خواهند دیگران هم بدوند. پس دهان شان پر از انتقاد و هزل و جلفی و پرت و پلاگوئی و هتک حرمت و اتهام زنی به «دوندگان» است.

اما همین وضعیت خراب هم قابل تحمل می بود اگر می شد یقین داشت که یکی از این شخصیت ها و سازمان های سیاسی ما در موقعیتی قرار دارد که می تواند تبدیل به آلترناتیو حکومت اسلامی شود و ایرانیان و جهانیان ببینند که این حکومت خون و جنون چندان هم بی رقیب و یکه تاز میدان نیست. در آن صورت مانعی در این تفرقه ها و مخالفت ها و دشمنی ها، که خوی ثانوی ایرانیان سیاسی کار شده است (و فی نفسه بد است) وجود نداشت. آن شخصیت و آن سازمان، علیرغم همهء موانع، می توانست ببرد و بدوزد و کار را تمام کند. اما همه می دانیم که چنین نیست.

پس، براستی، اگر با هم گفتگو نکنیم و در «خانه های دیوار بلند» خود بمانیم حاصل کار چه خواهد بود جز گذراندن عمر به تشییع جنازهء همین چند تا آدم فعال، تا کی نوبت خودمان برسد، و دیگرانی بیایند و حدیث ما بگویند و فهرست بالا بلند مبارزات بی حاصل مان را برای خالی _ روبرو قرائت کنند؟

پنج سال پیش، «جنبش سبز» این خلاء موجود در اپوزیسیون حکومت مذهبی را بخوبی آشکار کرد. مردم به خیابان آمده بودند اما آلترناتیوی که اسلامی و اصلاً دینی نباشد وجود نداشت. یک جناح از خود اسلامیت ها علیه جناح دیگر ادای رهبری را در آوردند و نسلی را به مسلسل و تیر و شکنجه و تجاوز کهریزکی تحویل دادند و خود نیز به حصر خانگی دچار شدند. براستی کجا شد آن جمعیتی که در عرض شش ماه از «الله اکبر گوئی» و «رأی من چه شد» کارش به «آزادی، استقلال، حکومت ایرانی» و «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» کشید؟ جمعیتی که چنین تحول بزرگی را از سر گذرانده و با کشته و اسیر دادن مجبور به خالی کردن میدان شده بود نشان می داد که آلترناتیو سکولار دموکرات تا بوجود نیاید حاصل همهء مبارزات این همه آدم خوش قلم و پرنویس و پرگو چیزی در حدود هیچ و صفر است.

من، شخصاً، در همان روزهای خونین سال 88 درد این کشیده را بر صورت خود حس کردم و صدایش در گوشم پیچید و از خواب غفلت بیدار شدم و به دنبال این فکر رفتم که، اگر چند تنی با هم همپیمان شوند و به سراغ شخصیت ها و سازمان ها بروند، شاید پرده های سوء تفاهم و انکار و رو در بایستی کنار رود و همنشینی به هماندیشی و همدلی بیانجامد. و در این تفحص بود که با وضعیت مشکل و بی گفتگوئی که در آغاز این مطلب توضیح دادم روبرو شدم: مگر می شود با همدیگر حرف نزد و در «خانه های دیوار بلند» خود ماند و، همزمان، کار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی کرد؟

و نتیجهء پنج سال از این کوشش است که ما را به شرح حال تیمور لنگ می کشاند؛ همان که گفت «من از مورچه ای درس تلاش گرفتم که سیصد بار دانهء گندمی را به دهان گرفت و خواست آن را به بالای دیوار برساند و هر بار بصورتی فرو افتاد، اما شکست را نپذیرفت و دیگر باره کوشید همان کاری را

انجام دهد که بارها به سرانجامی نرسانده بود و عاقبت هم موفق شد». ما هم شدیم مورچه دیوار بلند اپوزیسیون آلترناتیو طلب. از هر در که راندندمان ما از در دیگری وارد شدیم. اخم و تخم و بی اعتنائی را تحمل کردیم و البته هنوز هم نتوانسته ایم دانه گندم را به نزدیکی های فراز دیوار برسانیم و در چشم تیمور خان لنگ روسفید شویم اما هر فرو افتادن ما آغاز کوشش بعدی ما بوده است؛ و شبیه بر عکس آن فواره ای شده ایم که چون سرنگون شود به آغاز بلند شدن اش می اندیشد.

باری، آنچه ما جسته ایم ضرورت گفتگو نام دارد. در این مرحله که ما هستیم هدف و استراتژی و تاکتیک اموری سخت دور از دسترس می نمایند. برای رسیدن به همه آنها اول باید از خانه ها بیرون آمد و، اگر شد، در «زمینی بی طرف» به گفتگو نشست. چرا که تنها نتیجه ای که گفتگو نکردن دارد انزوا و شکست و حرمان است و بس.

و نوروز سال پیش بود که خواستیم حاصل تفحصات مان را جمع بندی کنیم: اختلاف ها را می دانیم و نیز با خبریم که این اختلافات همه اشتراکات مفصلی را که در بین احاد اپوزیسیون وجود دارد معطل و بی فایده کرده است. پس باید آن «زمین بی طرف» را ساخت یا پیدا کرد؛ سایه ساری برای نشستن و رای زدن؛ گفتگوهای که از آن هیچکس و متعلق به همه کس باشد... و این توجهات ما را به فکر یک گرد همائی سالیانه انداخت، فقط برای گفتگو و بدون در کار آمدن هیچ تعهد و پیوند و مأموریتی. شاید بتوان آن را «گردهمائی سکولار دموکرات ها» نامید. گنده گوئی نکنیم، خیال سرنگونی بلافاصله حکومت خون و جنون را نداشته باشیم، در گردهمائی ها نکوشیم برتری با ما یا با هر کس دیگری باشد، قطعنامه هم صادر نکنیم؛ فقط همدیگر را ببینیم، یک هوای مشترک را تنفس کنیم، اندیشه هامان را با یکدیگر در میان بگذاریم، از دخالت سوء ظن های نا مستند جلوگیری کنیم، به پیشداوری راه نفوذ ندهیم، و فقط به این بیاندیشیم که شاید «گفتگو بر همانندیشی در بگشاید و همانندیشی به همدلی بیانجامد». فکر ایجاد آن گردهمائی سالیانه از همین مبانی پیش آمد و شکل گرفت. گفتیم زمانی را برای این

ریتم سالانه انتخاب کنیم، و دیدیم که بهترین هنگام سالگشت انقلاب مشروطیت است که خوش درخشید ولی دیر زمانی است که مستعجلانه زیر پای سکولاریسم استبدادی و حکومت مذهبی له و لورده شده است، حال آنکه از لاشه اش حتی می توان بوی خوش سکولار - دموکراسی را استنشاق کرد. پس گفتیم که بیائیم و هر ساله در سالگشت انقلاب مشروطه (هفته دوم امرداد ماه) در گوشه ای از جهان گردهم آئیم و با هم چای و شیرینی بخوریم و درباره سکولار دموکراسی، بعنوان تنها بدیل حکومت ایدئولوژیک - مذهبی، حرف بزنیم. اسم اش را گذاشتیم «کنگره سالانه سکولار دموکرات های ایران»؛ نهادی که فقط برای تسهیل کار گفتگو بوجود می آید. و توانستیم اولین کنگره را هم سال پیش در شهر واشنگتن، پایتخت امریکا، برگزار کنیم.

خیلی ها با طلبکاری و سرزنش می پرسند: «خب، که چه؟ رفتید و چای و شیرینی خوردید و حرف زدید؛ اما حکومت اسلامی همچنان، سر و مر و گنده، سر جای نشسته است و در منطقه ژاندارمی می کند و حالا هم آقای اوپاما خیال دارد، از طریق رفاقت با آن، در عراق و منطقه جنگ نیابتی به راه بیندازد تا مجبور نشود سربازهایش را به عراق برگرداند. این وسط شما چه کاره اید؟ کی می خواهید از حرف به عمل برسید؟» و من، در این مواقع، سخت علاقمندم که به اینگونه کنار گود نشینان بگویم: «خانم، آقا، شما از ما طلبی دارید؟ ارث پدرتان را می خواهید؟ زورتان به خون جنونکده ای ها نمی رسد و

در این میان از گردن ما باریک تر پیدا نکرده اید؟ مگر خودتان سرگرم کدام مبارزه اید که دهان تان پر از توقع از ما است؟ حداقل ما دور هم می نشینیم و حضور سکولار خود را چون خار به چشم حکومت اسلامی فرو می کنیم. شما چه می کنید؟

و، در کنار همه این های و هو ها، وقتی با ساعت شنی خودمان که نگاه می کنیم می بینیم که، هرچند لاک پشت وار، اما بهر حال در دل همان گرد همائی پارسال نیز خبرهای بوده است. مثلاً، بخشی از کسانی که به واشنگتن آمده بودند تصمیم گرفتند بر مبنای سندی به نام «بیانیه عصر نو» دور هم جمع شوند و نهادی تازه را به نام «جنبش سکولار دموکراسی» بوجود آورند و چند نفری را هم انتخاب کنند که امور آن را بگردانند. جالب تر از هر چیز این بود که نهاد مزبور ادعای آلترناتیو بودن و خیال جمع کردن کل اپوزیسیون در زیر بال و پر خود را نداشت و خود را یک «سازمان خدماتی» تعریف می کرد که آماده است دیگر سکولار دموکرات ها را در کارهایشان یاری دهد. خوشبختانه در فضائی که شمار اعضاء سازمان های سیاسی ما از صد بالا نمی رود این جنبش توانسته است عده بیشتر و وفادارتری را بر حول «بیانیه عصر نو» گرد آورد.

اما این تنها نتیجه آن کنگره نخستین نبود. چند ماهی بعد، نمایندگان برخی از سازمان های سیاسی که در آن کنگره شرکت کرده بودند اظهار تمایل کردند که با هم بیش از گذشته همکاری کنند. حاصل اش هم این شد که «مجمع سازمان های سکولار دموکرات» فعلاً با 12 سازمان عضو بوجود آمده و چون هنوز تکلیف چگونگی برگزاری «کنگروه امسال سکولار دموکرات ها» روشن نبود، این مسئولیت را برای این دومین کنگره بر عهده گرفته، تا هزینه های آن را فراهم کند، و کارهای اجرایی اش را به انجام رساند؛ بی آنکه خود را صاحب کنگره و دیکته کننده خط مشی آن بداند و یا بخواهد به نفع خود نتایجی را از آن استخراج کند.

بدینسان اکنون مقدمات برگزاری دومین کنگره سالانه سکولار دموکرات های ایران فراهم شده است و یک کمیته برگزاری و نیز یک کمیته تدارکات محلی سرگرم فراهم ساختن لوازم این کارند. در عین حال، کمیته برگزاری، در اولین قدم ها، دست به انتشار دعوتنامه عامی زده است خطاب به بیش از هزار تن از فعالان سیاسی اپوزیسیون سکولار دموکرات و از آنها، به نام، خواسته تا در کنگره ای که در روزهای نهم و دهم اگوست سال جاری در شهر بوخوم آلمان تشکیل می شود شرکت کنند. همچنین اعلام کرده که دعوتنامه خاص کسانی که نام شان در انتهای آن آمده نیست و هر کس که به سکولار دموکرات بودن آینده ایران علاقه و باور دارد، یا حتی مخالف آن است می تواند در کنگره شرکت کند.

در دومین قدم هم تصمیم گرفته شد که دو روزه کنفرانس را به سخنرانی های از پیش تعیین شده شخصیت ها اختصاص ندهند بلکه، در صبح و بعد از ظهر دو روز شنبه و یکشنبه، همه اجازه داشته باشند سخن بگویند و اسباب و لوازم پیدایش آنچه را که حاصل «خرد جمعی» خوانده می شود فراهم آورند. کمیته برگزاری فقط چهار سوژه را برای بحث پیشنهاد نموده و همراه با آنها نظر «مجمع سازمانی سکولار دموکرات ایران» را هم در مورد هر یک و در چند دقیقه آغاز هر نشست اعلام می کند؛ تنها به این نیت که زمینه را برای گشایش و ادامه بحث آماده کرده باشد. سپس در هر مجلس از نشست های

چهارگانهء کنگره هفت نفری که از قبل نام نویسی کرده باشند هر یک در 5 دقیقه نظرات شان را اعلام می دارند و سپس بحث آزاد گشوده می شود.

در این میان البته، بمناسبت سالگشت انقلاب مشروطه، یک شب فرهنگی نیز در نظر گرفته شده است که نویسندگان و شاعران و هنرمندان حاضر در کنگره با ارائه آثار خود، که قطعاً نمونه هائی از ادبیات و هنر سکولار دموکرات ما محسوب می شوند، به رونق آن می افزایند. اما... اما اگر در صبح روز دوشنبه یازدهم ماه آگوست از من بپرسید که چه گلی به سر اپوزیسیون ایران زده شده، احتمالاً به شما نخواهم گفت «هیچ» اما حتماً خواهم گفت «باید صبر کرد و دید». چرا که دیده و دانسته ام که تجربه، همچون نفوذ آب چشمه بر خشکی خاک، با سرعت کند خویش در جان آدمی می نشیند و تازه و باروریش می کند.

به یادم هست که چهل سال پیش، آنوقت ها که دین و ایمانی داشتم، سفری به مکه کردم و آداب حج بجا آوردم. من هم با آن بقیه که از همه جا آمده بودند، پیچیده در کفنی به نام لباس احرام، از وادی های خشک و کوه های کوتوله اطراف مکه گذشته بودم، طواف و سعی کرده بودم، موئی را که آن زمان داشتم به تیغ سلمانی عرب سپرده بودم، و بعد هم سوار هواپیما شده و به خانه برگشته بودم. در ظاهر نه اتفاقی افتاده بود و نه تغییر مهمی صورت گرفته بود. برخی از رفقا البته سری به تحیر و حسرت تکان می دادند که فلانی به سریش زده است. اما من می دانستم که در من همه چیز تغییر کرده است، چشمم به واقعیت های جهان فلک زده اسلام باز شده است، و مذهب و «آداب و ترتیب» از دلم پر کشیده و رفته اند. آن روزها هم اگر از من می پرسیدند که «رفتی و برگشتی و چه شد؟» لابد توقع داشتند که جواب شان «هیچ» باشد، اما من که بهر حال از کوران تجربه ای اجتماعی، فرهنگی و انسانی گذشته بودم، هنوز و بلافاصله نمی توانستم بگویم که چرا ناگزیر با روز قبل از رفتن متفاوت شده بودم.

کنگروه سکولار دموکرات های ایران هم سنت گزاری کوچکی است برای آدمیانی همچون من که، اگر جا بیفتد، مآلاً می تواند به ایجاد آلترناتیو کمک کند و پس از انقراض حکومت اسلامی هم در داخل میهن مان، در هر سالگشت انقلاب مشروطه، ادامه یابد و پاسدار ارزش های سکولار دموکرات جامعه باشد.

می رویم، می نشینیم، به سخنان همدیگر گوش جان می سپاریم، گفتگو می کنیم، شبی را هم با شعر و ادبیات و هنر سکولارمان آشناتر می شویم و چون برگشتیم قطعاً همانی نخواهیم بود که رفته بودیم.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>